



نیزه‌ای در دل هزار و یک شب بغض...

گفته بود: «ذکر می‌یا... است.» نشسته بود روی سکوی پرتایش. باهایش را بیستند. داورها همه چیز را چک کردند. چشم‌هایش را بست. می‌خواست هم پای بقیه تنها برود. گفته بود: «خودم می‌رم» و تا برادرها بجنبند، رفته بود. اما عصاها در گودال فرو رفتند و به ثانیه‌ای از زیر بغلش لیز خوردند. رهگذران ایستادند. مرد مغازه‌دار نگاه می‌کرد. افتاده

نفر پنجم

لحظاتی برای هر آدمی وجود دارد که زندگی به قبل و بعد از آن تقسیم می‌شود. برای درآگان اسکو چیچ این لحظه شاید لحظه، به دقیقه ۹۰ بازی با لبنان برمی‌گردد. آنجا که سردار آزمون باخت را در آخرین دقایق با بلیت جام جهانی عوض کرد و مربی محترم تیم ملی ایران از همان لحظه تبدیل به کسی شد که می‌توانست از پشتوانه لازم و اقتدار لازم برای هدایت تیم ملی ایران برخوردار شود. او پیش از این از نظر افکار عمومی یک سرمربی با علامت سوال هاو علامت تعجب‌های فراوان بود. درآگان اگر آن بازی را می‌باخت، با توجه به آن که قبل از مسابقه مهدی طارمی را به خاطر یک توییت از فهرست خود خط زده بود، آن قدر بهانه دست منتقدانش می‌داد که جا خالی دادن مقابل آنها کار آسانی نبود.

بعد از آن لحظه درست از جایی گل دوم ایران زده شد، روزگار برای این مرد کروات عوض شد. حالا او هم می‌تواند به این ببالد که یکی از کسانی است که تیم ملی ایران را به جام جهانی رسانده است، لیستی که خیلی شلوغ نیست و کلا به ۵ نفر ختم می‌شود: حشمت مهاجرانی، والدیر ویرا، برانکو ایوانکوویچ و کارلوس کی‌روش. درآگان اسکو چیچ حالا نفر پنجم است.

پیش از بازی با لبنان و آن برد دقیقه نودی خیلی هم برای کسی مهم نبود که او در چه شرایطی تیم ملی ایران را تحویل گرفت. همه یادشان رفته بود که مارک ویلموتس آن چنان هنرمندانه خراب کرده بود که ناامید بودن گزینه نزدیک‌تر محسوب می‌شد اما درآگان توانست از آن وضعیت چمنی یک صعود بسازد. اما هنوز یک سوال در مورد درآگان اسکو چیچ تکرار می‌شود؟ آیا او برای نیمکت تیم ملی ایران کافی است؟ این سوال باید سوال جانبی دیگر هم تکمیل می‌شود: این بازیکنان هستند که تیم ملی را به موفقیت رساندند یا کادر فنی آن؟ جواب این سوال هاست که می‌تواند آینده درآگان اسکو چیچ را مشخص کند. او بر سر یک دوراهی ایستاده است و می‌تواند سرنوشتی مشابه یکی از دو کرواتا داشته باشد که با تیم ملی ایران فرصت سرمربیگری در جام جهانی داشتند. یک راه مسیر تومیسلاو ایویچ است که مسیری است که بن بست است و به جام جهانی نمی‌رسد. شاید جایی در مسیر برای درآگان هم پایان همکاری رقم بخورد، شاید.

مسیر دیگر اما مسیر برانکو ایوانکوویچ است. برانکو علی رغم همه تردیدها در جام جهانی سرمربی تیم ملی ایران بود. حالا سوال‌ها می‌توان به این سوال تقلیل داد: درآگان برانکو می‌شود یا ایویچ؟ جواب هر چه باشد: درآگان اسکو چیچ برای فوتبال ایران کسی است که جواز حضور در جام جهانی را به دست آورد، یک مربی محترم و استاندارد، بسیار با شخصیت که همیشه نتایجی محترمانه کسب کرده اما کارنامه‌ای دارد که از افتخار تهی است و صعود به جام جهانی می‌تواند یک شروع باشد برای کسی که در فوتبال ایران چهره شد و نامی برای خود دست و پا کرده؛ یک کروات آرام.

جهان به کام تاریخ سازها؛ مدال طلای یک پرستار

- شاید بتوان المپیک ۲۰۲۰ توکیو را یکی از عجیب‌ترین المپیک‌ها برای کشورمان دانست. دوم مرداد ماه ۱۴۰۰ اولین مدال طلای ایران در بازی‌های المپیک توکیو. بزرگ‌ترین رویداد ورزشی دنیا یکباره چهره‌ای ناشناخته را به خود دید که کمتر کسی فکر می‌کرد مدال طلای ایران را به نام خودش ثبت کند. شاید با نام شناخته نشده‌اش اصلا کسی از او انتظار مدال نداشت! نامش جواد فروغی بود؛ مردی ۴۰ساله که در مسابقات قهرمانی ۲۰۱۹ آسیا، جواز صعود به این بازی‌ها را به دست آورده است اما آن قدر بی‌سروصدا کارش را انجام داد که همچنان از نظرها پنهان ماند تا این‌که در دو مسابقه جام جهانی هند و کرواسی به دو مدال طلای ارزشمند رسید. باز هم اما مردم عامه از قدرت ذهن خلاق و هدف‌گیری‌های ماهرانه فروغی خبر نداشتند و نامش آن چنان که باید، درآهان نبود.
- تیراندازی را کاملا اتفاقی در طبقه منفی دو بیمارستان بقیه... شروع کرد. ۱۰ سال پیش بود که برای اولین بار تپانچه بادی را دستش دادند تا تفتنی با آن تیر بزند، اما در همان تجربه اولش حدود ۸۵ امتیاز را ثبت کرد؛ امتیازی طلایی که نمی‌دانست در آینده مسیر زندگی‌اش را تغییر می‌دهد. تشویق‌هایی که پشت سرش بود، باعث شد در کنار کار پرستاری، تیراندازی را هم به صورت حرفه‌ای دنبال کند و دست تقدیر و زحماتش او را به جایی برساند که مدال طلای المپیک را به نام خودش سند شش دانگ بزند و تاریخ‌سازی کند.
- فروغی از همان ابتدا آن قدر تیرهایش را دقیق و حساب‌شده نشان‌ده گرفت که شانس دیگر برای او معنایی نداشت. او رفته بود تا هر طور شده فقط سکوی قهرمانی این بازی‌ها را به دست آورد. شلیکی که هیچ‌کس انتظارش را نداشت یک تیرانداز ایرانی این‌گونه فضای المپیک را داغ و پرهیجان کند و به غیر از آن یکی از احساسی‌ترین و ملی‌ترین اتفاقات المپیک را رقم بزند. فریادهای نچمه خدمتی برای کسب مدال طلای فروغی را به خاطر دارید؟ فروغی مدال گرفته بود و نچمه خدمتی و هانیه رستمیان به پنهانی صورتشان اشک می‌ریختند تا یکی از احساسی‌ترین صحنه‌های المپیک خلق شود.
- ارزش مدال طلای غیرمنتظره این تیرانداز ۴۲ساله وقتی بیشتر می‌شود که همه بدانند کاروان ورزش ایران در تاریخ حضورش در بازی‌های المپیک فقط در چهار رشته کشتی، وزنه برداری، تگواندو و دوومیدانی روی سکو رفته و حالا پرستار نمونه. این طلسم را از میان برداشته است. این مدال طلا البته برای مسوولان ایرانی و به خصوص مسوولان تیراندازی پیام مهمی داشت و آن پیام این بود که تیراندازی ایران پتانسیل‌هایی دارد که در صورت توجه و کشف استعدادها بهترین نتایج را رقم می‌زنند. اگر فشنگ باشد.



مردی با یک زخم روی ابرو

- ما از آقا تختی فقط چند فیلم دیده‌ایم و چندین قصه خوانده‌ایم و این‌گونه خبر از قهرمانی‌ها و پهلوانی‌هایش داریم. ما سن مان به دیدن آقا تختی قد نمی‌دهد، دیدن کسی در شمالی او برایمان سخت است. کسی با همان معیارها که شنیده‌ایم، با همان اخلاق و پهلوانی که برایمان گفته‌اند. همان روحیه جنگنده که عاشق کشورش بود و مردم برایش از هر مدالی بیشتر اهمیت داشتند. ما سمنان به دیدن قهرمانی با این شمایل در ورزش قد نمی‌دهد. کمتر کسی برایمان این گونه بوده است و آن چنان ما را از خودش و خودش را از ما می‌دانسته. به ما حق بدهید اشبه الناس به آقا تختی را خیلی دوست داشته باشیم. مردی که روی ابرویش یک زخم دارد.

- توی پس کوچه‌های گوشمان هنوز صدای فریادهایش می‌آید. می‌گفت: شرمنده مردم شدم و می‌دوید تا رو به روی دوربین‌ها قرار نگیرد، مبادا چشمش به چشم مردم بیفتد و خجالت بکشد! مردمی که هیچ انتظاری از او ندارند اما او برایشان می‌جنگد. بدون اسلحه، بدون سپر و سلاح، بدون کلاه‌خود و اسب زین شده، روی تشک کشتی. مقابل غولی به نام دیوید تیلور. تیلور رجز می‌خواند و او آرام روی تشک می‌رود تا کشتی بگیرد. همه منتظر تقابل او و تیلور هستند.

ورزش ۱۴۰۰ به روایت اعداد

از صفر تا دو صفر اعدادها در ورزش همیشه ماندگار هستند. تانیه‌ها، ضربه‌ها، گل‌ها، رکوردها، مدال‌ها و افتخارها. امسال هم عددهای زیادی در ورزش خلق شد برای ماندگاری. عددهایی مثل شکست ناپذیری تیم ملی فوتبال، مثل قهرمانی متوالی پرسپولیس، مثل مدال‌های خوش‌رنگ و رکوردهایی که توسط ورزشکارانمان در

المپیک و جهان به دست آمد و ثبت شد. آنچه در ادامه می‌خوانید اشاره‌ای است به برخی از همین اعداد ماندگار ورزش در سال ۱۴۰۰.



رضا پورالی

دبیر ورزش



بود وسط کوچه. مانتوی سورمه‌ای مدرسه، سراسر گل شد. پیرمردی که عبا بر دوش داشت با لهجه غلیظ اهوازی گفت: «ولک! خومی موندی خونه!» چشم‌هایش پر از اشک شد، گفت: «مدرسه دارم.» پیرمرد راه افتاده و گفته بود: «درس واسه چی‌ته؟» بغضش را فرو خورد. زنی زیر بغلش را گرفت. چشم‌هایش را باز کرد. دم عمیقی از هوای شرجی

و گرم استاد یوم توکیو را بلعید. با زمزمه یا... بغض سنگینی داشت. تلاش سومش شد. بلندترین پرتاب جهان. در پارالمپیک کرونا زده‌ای که همه انتظارش را می‌کشیدند، نیزه‌اش ۲۴ متریونیم آن طرف‌تر نشست در دل هزار و یک شب بغض و فریادهایش به آسمان رسید. حالا هاشمی‌مقیان را همه می‌شناسند.

پایان یک فصل

درباره چهره‌های شاخص و خب

از جعفر سلام‌سی که برق اولین مدال تاریخ ورزش ایران در المپیک ۱۹۴۸ لندن روی سینه او نقش بست یک قرن اشک و لبخند برای ورزش ایران. آنچه گذشت داستان یک صد سال ورزشی ایران است که اپیزود جدیدی با عنوان ورزش ایران در قرن پانزدهم بلافاصله آغاز شود. آنچه در ادامه می‌آید درباره برخی چهره‌ها باشکست ناپذیری در آن و با درخشش لژیونرهایش عالم گیر تر از همیشه بود. سالی با کسب اولین مد سنگین وزن کشتی آزاد و فرنگی برای اولین بار و البته کلی اتفاق ریز و درشت دیگر. پرونده سال ۱۴۰۰ ورزش

افشین خماند
آرژو قنبری
یگانه عساری

ورزش

دانیال شه‌بخش: پرواز در بلگراد

- چه خیال باقی‌ها که نکرده! ژیمناست می‌شود. پرواز می‌کند. اولین رؤیایی که به عشق آن سروته مدرسه و مکانیکی را هم می‌آورد و تا باشگاه رکاب می‌زند. اما دریغ! هر وقت که او می‌رسد، سنانس ژیمناستیک نونهالان تمام شده. بزرگ‌ترها راهش نمی‌دهند و هر بار، بال‌های پروازش را می‌چینند.
- بوکس تنها امکان سبک‌وزن پُر جنب‌وجوش می‌شود. درس می‌خواند. کار می‌کند و از مشقت خوردن ایایی ندارد. آن قدر که مشقت زنی را یاد می‌گیرد. آرزو دارد قهرمان کشور بشود. بچه‌های باشگاه کنونی‌های قشنگی دارند. حالا کنونی‌های خوب را می‌شناسد. کافی ست به صدای راه رفتن ورزشکارها گوش کنید. انگار یک جیرجیرک کف کفش بعضی‌هاست که می‌گوید چه کسی اصل یا کرده. عاشق این جیرجیر شده. خیلی دلش می‌خواهد، این صدا را زیر پا‌های خودش بشنود اما همیشه چیزهایی هست که جفت و جور نمی‌شوند. اجاره‌نشینی و زندگی به دوشی در زاهدان، از این خانه به آن خانه. دست‌های خالی. گاهی به یاد چهره‌های خسته پدر و مادر می‌خواهد بی‌خیال باشگاه شود اما آقا نوه‌تانی جمع و جورش می‌کند. نمی‌گذارد. شده بابای بوکس‌اش. او را جلدی ورزش می‌کند. و او باز کفش‌های ساکت خودش را می‌پوشد و به پرواز فکر می‌کند.
- سیزده ساله است و کار هر روزش شده گریه‌های پنهانی. از خانه بیرون می‌زند. می‌رود جای دوری و در خلوت خودش اشک می‌ریزد. بچه‌های تیم ملی نوجوانان اعزام در پیش دارند و دوباره او را راه نمی‌دهند. هیچ‌کس درک نمی‌کند که او چابک است و می‌تواند. هر وقت پادش می‌افتد، اشک‌ها سرازیر می‌شوند. آنها نمی‌دانند که او باید برود. گفته‌اند که باید بزرگ‌تر شود! عاقبت تیم پرواز می‌کند. او یک بار دیگر از پرواز و رؤیاهایش جامی‌ماند.
- پنج، شش سال گذشته. او جوان است. یک جور رقص پای فشنگی هم یاد گرفته. سبک خودش را دارد. و آن کفش‌ها. همان اولین باری که در سالن شروع کرد به دویدن، آن صدای جیرجیر توی گوش‌هاش پیچید دیگر اصل و تقلبی خیلی مهم نبود. پی قهرمان‌ها بود.
- از قهرمانی کشور و نایب قهرمانی آسیا عبور کرده بود و مدام خواب خودش را وسط رینگ المپیک می‌دید. آن قدر که سهمیه توکیو را گرفت. آن‌جا مراکشی را شکست داد. با مصدومیت اولین مبارزه، رفت به مصاف کوبایی با تجربه و قهرمان جهان. زخم‌اش سر باز کرد. او را از رینگ بیرون کشاندند اما در ۲۲ سالگی با اولین حضورش در جمع ۱۶ بوکسور بزر المپیک ایستاد.
- المپیک ۲۰۲۰ تمام می‌شود. او می‌ماند و تصویر نیمه‌تمام خودش روی سکوها. دوباره بلند می‌شود، همه حسرت‌ها را جمع می‌کند در مشقت‌هایش. دنباله بلند رؤیاهایش را می‌گیرد و پرواز می‌کند تا صربستان. مشقت می‌زند، عرق می‌ریزد. ناداوری می‌بیند. می‌شود آخرین بازمانده کشور در رینگ بلگراد.
- ثانیه‌های آخر، دوباره آن زخم آشیل روی پیشانی سر باز می‌کند، اما این بار فرق دارد. سه راند تمام می‌شود. از زخم و رنج گذشته. اشک و خون را مزه کرده. نام پیروز دانیال شه‌بخش را می‌شنود. بغض بزرگ توکیو اشک شوق می‌شود در چشمان او، سیستان و بلوچستان و همه.
- ایران برای اولین بار در تاریخ، روی سکوی مسابقات قهرمانی جهان بوکس می‌ایستد و او بالاخره پرواز می‌کند، با آن نشان برنز در بلگراد، چیزی شبیه قصه برادران رایت.

- مهر ماه ۱۴۰۰ است. تیلور می‌نویسد: «فردا برای یک طلای دیگر آماده می‌شوم. شب بخیر!» حسن یزدانی به مردم قول داده شکستش در المپیک را جبران کند. نوشته بود: «بخشید، من در المپیک شرمنده شما شدم.» مسابقات قهرمانی جهان در نزرو، فینال وزن ۸۶ کیلوگرم، یزدانی وارد تشک می‌شود، با دوبنده آبی‌اش. تایم نخست ۲بر صفر به نفع او تمام می‌شود. در شروع تایم دوم یزدانی با همان شیوه همیشگی خود تیلور را در خاک نشانند و ۴ بر صفر جلو می‌افتد، حساب کار ۴ بر ۲ می‌شود، تیلور بار دیگر هم در خاک می‌نشیند تا این مبارزه با نتیجه قاطع ۶ بر ۲ به سود یزدانی به پایان برسد. دوبنده آبی فریاد می‌زند، رگ‌های پیشانی از شادی بیرون زده، پژمان درستکار او را از زمین بلند می‌کند. شادی خودش را به ما نشان داد، دوام آورد، عمیق شد. شب بخیر آقای تیلور!
- حسن یزدانی به قولش عمل کرد. آمد و روی شانه مردم تا خانه‌اش بدرقه شد. مردم او را از خودشان می‌دانند. او جایی در اعماق قلب مردم دارد. پیشانی تیلور را پس از زبردش می‌بوسد، برای مردم روی دو زانو پیش می‌نشیند، به قول عمل کردن را بلد است و مردم همیشه در میان سختی‌هایشان، تلخی‌هایشان، جایی برای خوشحال شدن دارند که فقط حسن یزدانی باید آن را رقم بزند. مردی که جای یک رزم روی ابرویش دارد. ما شما را دوست داریم آقای یزدانی، ما شما را خیلی دوست داریم.



فردای روز طلا گرفتن محمدرضا گرابی؛ ۱۴ مرداد حوالی ساعت سه عصر. کسی دل توی دلش نیست. تایم نخست این مبارزه با نتیجه یک بر صفر به سود یزدانی به پایان می‌رسد. صدای فریاد شادی خودمان و یک ایران. چند دقیقه بعد اما یک زیرگیری از تیلور، در ۱۷ ثانیه مانده به پایان مسابقه، همه چیز را عوض می‌کند. مدال طلا تبدیل به نقره شد. فریاد شادی ما دوام نیاورد. بغض شد. آقای تیلور ما شما را دوست نداریم. ما اصلا شما را دوست نداریم.

۵ قهرمانی قرمزها



پنجمین قهرمانی متوالی پرسپولیس در لیگ برتر. عددی که حتی اگر ۶ نشود، باز هم تا مدت‌های مدید جاودانه خواهد بود. در تاریخ ۵۰ ساله فوتبال باشگاهی در ایران، هرگز اتفاق نیفتاده بود که یک تیم ۵ فصل متوالی قهرمان شود اما پرسپولیس با یحیی گل محمدی، لیگ بیستم را هم فتح کرد تا رکورد بزند.

♦ باخت‌های تیم ملی

تعداد باخت‌های تیم ملی در سال ۱۴۰۰، یک سال بدون باخت. با ۹ برد و فقط یک تساوی. ۲۹ گل زده و فقط ۲ گل خورده. سال ۱۴۰۰ برای تیم ملی فوتبال یک سال رویایی بود. فقط حیف که در این یک سال پا را از قاره آسیا بیرون نگذاشتیم و با هیچ تیم غیر آسیایی دیدار نکردیم. اینجا هم یک صفر گرفتیم.

۱۷ مدال‌های گوش شکسته‌ها

سال ۱۴۰۰ را باید سال طلایی کشتی ایران نامید. در کنار کسب یک مدال طلا، یک نقره و دو برنزی که کشتی‌گیرها در المپیک به دست آوردند، درخشش تیم‌های ملی کشتی آزاد و فرنگی در رقابت‌های جهانی نزرو تا مدت‌ها در ذهن مردم باقی خواهد ماند.

برای اولین‌بار گوش شکسته‌ها در رقابت‌های جهانی صاحب ۷ طلا، ۳ نقره و ۳ برنز شدند تا جمع مدال‌های المپیکی و جهانی‌شان در یک سال به عدد ۱۷ برسد.

